

## تأثیر آیین‌های ایرانی بر مراسم تدفین مردگان در نزد ترکان باستان

دکتر محمد تقی راشد محصل<sup>۱</sup>

کامروز خسروی جاوید<sup>۲</sup>

### چکیده

آیین‌های خاک‌سپاری و نحوه رفتار با کالبد درگذشتگان و نیز مراسم سوگواری و اهدای قربانی‌ها، از مهم‌ترین وجوه حیات دینی است. ترکان از دیرباز با اقوام ایرانی، به ویژه ایرانیان شرقی، شامل اقوام کوچنده سکایی و نیز مردم یکجانشین سغدی و خوارزمی، در ارتباط بودند. این نوشتار بر آن است که نفوذ و تأثیرات باورهای ایرانی را در امر تدفین نزد ترکان باستان باز کاود. در این تحقیق کوشش شده است از نتایج حفاری‌های باستان‌شناختی، گزارش مورخان و نویسندگان عصر باستان و نیز پژوهش‌های دانشمندان ایران‌شناس و ترک‌شناس معاصر بهره گرفته شود.

نگارنده بر آن است که نحوه رفتار ترکان باستان با مردگان خویش، از آن جمله رها کردن اجساد در طبیعت، مراسم قربانی اسب و انسان، و دفن آن‌ها هم‌راه مردگان، با موقعیت اجتماعی ممتاز و نیز شکل و سازه مقبره و همین‌طور واژه «گور»، نشان از نفوذ عناصر ایرانی دارد.

**واژگان کلیدی:** ترکان، ایرانیان، مراسم تدفین، اهدای قربانی، آیین‌های سوگ

---

۱. عضو هیئت علمی تمام وقت واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات.

## مقدمه

رفتار با جنازه فرد متوفی، آیین‌های مرتبط با مرگ و نیز مراسم تدفین و سوگواری مردگان، از مهم‌ترین نمادهای باورهای دینی یک اجتماع مفروض است. حتی امروزه نیز در جوامع جدید غربی و دیگر جوامع غربی شده که دین از عرصه عمومی اجتماع حذف و طرد شده است، هم‌چنان، آیین خاک‌سپاری و مراسم مرتبط با آن، یکی از قلم‌روهای اختصاصی ادیان به شمار می‌رود. چگونگی گذار روح از این جهان خاکی به عالم غیب، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های مردمان جهان باستان بوده است و برای بسیاری امروز نیز چنین است. بی‌گمان، مراسم آیینی تدفین به هم‌راه دین و دیگر مناسک مذهبی، از سوی اقوام گوناگون ایرانی به میان ترکان نیز راه پیدا کرده است. این مقاله برآن است که ردپای این تأثیرات را مورد بررسی قرار دهد و ویژگی‌های مشترک آن را باز شکافد.

### ۱. اشکال تدفین و نحوه برخورد با جسد مردگان

ساکنان مناطق آلتایی و جنوب سیبری و سین کیانگ کنونی چین را در سده‌های باستان عمدتاً اقوام ایرانی شرقی، به ویژه سکایی - سارماتی، تشکیل می‌دادند؛ از این رو، می‌توان انتظار داشت که نفوذ و تأثیر آیین‌های تدفین ایرانی نزد مردمان ترک و مغول بیش از همه از سوی این اقوام صورت گرفته است. به همین دلیل، نخست به آیین‌های تدفین در آلتایی باستان خواهیم پرداخت.

چهار شکل از برخورد با جسد مردگان در آلتایی و استپ‌های جنوب روسیه دیده شده است: ۱. دفن مردگان در خاک، ۲. سوزاندن اجساد، ۳. رها کردن مردگان در طبیعت و در دسترس قرار دادن کالبد ایشان نزد حیوانات وحشی، و یا قرار دادن جنازه در بالای درختان جنگلی، ۴. مومیایی کردن و دفن آن‌ها.

حفری‌های باستان‌شناختی در تومولوس<sup>۱</sup> (Tumulus)، نشان می‌دهد که در حدود هزاره سوم پیش از میلاد اجساد را به خاک می‌سپردند. در طی هزاره دوم در تمدن مشهور به

۱. فرهنگ تومولوس، در عصر برنز میانه (۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ پ.م) در اروپای مرکزی فرهنگ غالب بوده است. ویژگی این فرهنگ وجود گورهای تپه ای (مانند گورهای سکاییان در دوران بعدی) است. اشیاء مختلف برنزی، از آن‌جمله شمشیرهای مفرغی، از گورهای ایشان کشف شده است (Encyclopedia wikipedia: TUMULUS).

آندرونو، که خاستگاه اصلی هندوایرانیان است، آن‌ها را می‌سوزاندند. این رسم در حوزه مینوسینسک (واقع در درهٔ ینی سئی) در دورهٔ قراسوک (میان ۱۲۰۰ تا ۷۰۰ پ.م) نیز مشاهده می‌شود. در فرهنگ تاگار<sup>۱</sup> (۷۰۰ تا ۳۰۰ پ.م) امر سوزاندن مردگان رسم رایجی بوده است. اما در فرهنگ تاشلیک<sup>۲</sup> که ادامهٔ بلافاصلهٔ فرهنگ تاگار است، در کنار رسم سوزاندن اجساد، تدفین مردگان نیز به چشم می‌خورد و در میان این اجساد دفن شده موارد متعددی از مومیایی کردن جسد نیز دیده شده است [فرهنگ‌های نام‌برده متعلق به اقوام ایرانی سکایی است]. هم‌چنین، در مورد ساکنان آلتایی در دورهٔ باستان، که عموماً ایرانی‌نژاد بودند، به طور اخص، رسم رها کردن جسد در طبیعت به کرات دیده شده است (J.Roux, 1963: 135-139). مومیایی کردن اجساد از مشخصه‌های اقوام هندو اروپایی (چه ایرانی و چه غیرآن) ساکن در سین کیانگ بوده است؛ چنان‌که در کاوش‌های اخیر در این منطقه اجساد مومیایی شدهٔ متعددی از اقوام هندواروپایی متعلق به اوایل هزارهٔ نخست پیش از میلاد یافت شده است (Mallory, 1995: 23, 371-84).

چنان‌که ملاحظه شد، ایرانیان شرقی چهار شکل از رفتار با جنازه را در سده‌های گوناگون به اجرا درآورده‌اند. در مورد ایرانیان غربی، که ما ایشان را به طور عموم پارسیان می‌خوانیم، اشکال گوناگونی از تدفین دیده شده است. مری بویس در اثر مفصل خود در باب تاریخ دین زرتشتی، متعرض امر تدفین نزد ایرانیان نیز شده است، وی معتقد است که هندوایرانیان باستانی رسم داشته‌اند مردگان خود را به خاک بسپارند، هرچند معترف است که رسم

۱. فرهنگ تاگار، فرهنگ باستان‌شناختی عصر برنز که در سده‌های میان هفتم تا سوم پیش از میلاد در جنوب سیبری، در نزدیکی رودخانهٔ ینی سئی در کنارهٔ مقابل مینوسینسک شکوفا بود. قبایل منطقهٔ تاگار هندواروپایی و متشکل از اقوام ایرانی سکایی بودند. هنر کنده کاری بر روی برنز ایشان سخت متأثر از هنر سکایی پازیریک است. این فرهنگ به مردم آسی (سکاییان قفقاز) و مردم کنگر در پیوند بود، و آنرا باید ادامهٔ فرهنگ قراسوک دانست (Ency. wikipedia "Tagar").

۲. فرهنگ تاشلیک، ادامهٔ فرهنگ تاگار است و متعلق به اقوام ایرانی شرقی (سکایی) است. موضوع جالب پیدا شدن صورتک‌های مردگان از جنس برنز است، که نشان‌گر تعلق این مردم به خانوادهٔ هندواروپایی است. محل این فرهنگ در سیبری جنوبی در درهٔ ینی سئی نزدیک شهر جدید کراسنویارسک روسیه است (Ency. wikipedia "Taslik").

سوزاندن جسد در نزد هندیان بسیار کهن است، در مورد هخامنشیان به گفتهٔ او مراسم تدفین پرخرجی وجود داشته است که طی آن جسد را مومیایی می نمودند و در آرامگاه می گذاشتند؛ این آرامگاه‌ها، یا مانند مزار کورش بزرگ بوده است، و یا مانند مقبره‌های پادشاهان هخامنشی پس از او، در دل کوه از سنگ تراشیده می شد (نقش رستم و تخت جمشید)، یا آن که جسد را روی زمین می نهادند و اطراف آن را با سنگ و خاک می انباشتند و بالا می آوردند؛ مانند مقبره‌های شاهزادگان سکایی. اما مری بویس خود نیز معترف است که بنابر کشفیات باستان‌شناختی در اواخر عصر برنز در تمدن «آندرونو»، که خاستگاه آریاییان است، رسم مرده سوزی متداول بوده است. در حالی که رسم قرار دادن جسد در فضای باز و بر روی کوه‌ها و در اختیار نهادن آن نزد حیوانات گوشت‌خوار، به ویژه پرندگان مردارخوار، آیینی است که در هزارهٔ اول میلادی در آسیای مرکزی و مشرق ایران دیده شده است، که به هر روی، به عروج و تصعید روح اشاره دارد (مری بویس، ۱۳۷۶: ۱۷۷-۱۵۶).

در نتیجه، می بینیم که ایرانیان غربی نیز، هم چون ایرانیان شرقی، با هر چهار گونهٔ تدفین آشنا بودند و در زمان‌های مختلف به تناوب و یا حتی در عصری واحد، براساس قشریندی‌های اجتماعی گوناگون، یکی از این روش‌ها را به کار می بستند. اما شاید معروف‌ترین و خاص‌ترین آیین‌های تدفین در میان ایرانیان، رسم اخیر مذکور، یعنی گذاشتن جسد در فضای باز و خورده شدن آن توسط پرندگان و دیگر جانوران بوده، که آیینی در پیوند با دین زرتشتی است. هرودوت گزارش داده است که تنها مغان نعش را در جایی می گذاشتند که طعمهٔ سگان و پرندگان شود. به گفتهٔ انسکرتیوس، این رسم در میان مردم سغد و باختر، تا زمانی که اسکندر آنرا ممنوع ساخت، ادامه داشته است؛ هم چنین، به گفتهٔ تروگوس (مورخ رومی دیگر) پارتیان نیز این آیین را اجرا می کردند (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۲۳).

این آیین مشخصه و ممیزهٔ دین مزدایی است. در باب ریشه و منشأ و دلایل آن سخنان بسیاری گفته شده است. بسیاری از دیرباز دلیل آنرا اجتناب ایرانیان از آلوده کردن چهار عنصر مقدس آب، خاک، هوا و آتش می دانند. هرچند که این دلیل به قوت خود باقی است، اما نگرشی عمیق‌تر بر باورهای ثنوی مزدایی، دلایل استوارتری در اختیار ما قرار می دهد. بنابر دوگانه‌گرایی در دین زرتشتی، آسمان قلمرو اهورامزدا و در سیطرهٔ اوست، اما جهان

زیرزمین که تیره و تاریک است، به اهریمن تعلق دارد. لذا، با عنایت به این باور، در صورتی که جسد شخص زرتشتی دفن شود، در واقع کالبد او (که حتی پس از مرگ و مفارقت روح از آن نیز اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا معاد در نزد زرتشتیان به شکل جسمانی است)، در اختیار دیوان و شیاطین گذاشته شده است؛ در حالی که زمانی که در فضای باز قرار گیرد، توسط خورشید که در زبان نمادین اساطیر ایرانی به چشم اهورامزدا تعبیر شده است، محافظت خواهد شد و از گزند و دست‌برد دیوان در امان خواهد ماند. به این عمل در فقه زرتشتی اصطلاحاً «خورشید نگرش» گفته می‌شود. این رسم مزدایی در میان مردمان آلتایی غیر ایرانی نیز دیده شده است، که بی‌گمان نشان از تأثیر باورهای ایرانی برایشان دارد.

در سده‌های نخست میلادی، چینی‌ها وجود این رسم را میان قوم «هی» (HI) گزارش کرده‌اند. ایشان در شمال دیوار بزرگ، هم‌زمان با دودمان تانگ، می‌زیستند. در سده پنجم میلادی سال‌نامه‌های چینی به این رسم در میان قوم «دوبو» [توپا، تبغاج] اشاره کرده‌اند [ایشان را قومی ترک زبان دانسته‌اند]. همین‌طور نزد سی‌وی (Si-wei)ها نیز این آیین وجود داشته است؛ هرچند نژاد و قومیت این گروه نامشخص است (Roux, 1963: 135-139).

گزارش‌ها و مشاهدات مبین آن است که تونگوزها مردگان خود را دفن نمی‌کردند، بلکه بر فراز درختان قرار می‌دادند. البته بنا بر گزارش گملین (GMELIN) [سیاح آلمانی که در اوایل سده نوزدهم میلادی به آسیای داخلی مسافرت کرده بود]، آن‌ها معمولاً مردگان خود را بالای درخت می‌گذاشتند، اما اگر قصد داشتند احترام ویژه‌ای برای شخص درگذشته قائل شوند، داربستی تهیه می‌کردند و جسد را برفراز آن قرار می‌دادند. هر چند می‌بایست به یاد داشت که گزارش‌های مرتبط با تونگوزها بالنسبه متأخر هستند (Roux, 1963: 135-139). در متون کهن فارسی به مراسم تدفین قرقیزها اشاره شده است. بنا بر شهادت گردیزی، ایشان مردگان خود را به کوه می‌بردند و از درخت آویزان می‌کردند تا از میان برود (گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۷۹).

گملین درباره رسم پاکوت‌ها آورده است که: «در زمان‌های پیشین، ایشان یا مردگان خود را می‌سوزاندند، و یا آن‌را بر روی صفحه‌ای که چهار پایه داشت می‌گذاشتند، و یا در کلبه

کوچکی که نفس‌های آخرشان را در آن کشیده بودند، می‌گذاشتند تا بپوسد» (Roux, 1963: 139).

دانشمند آلمانی، اشتاین، دلیل قراردادن جسد مرده برفراز درختان را این می‌داند که با از میان رفتن گوشت و پوست، استخوان سالم بماند، زیرا استخوان پاک تلقی می‌شود؛ تا هنگامی که جسد گوشت و رگ و پی دارد، موجب هراس در میان زندگان است و غیرقابل لمس می‌باشد؛ اما زمانی که از او تنها یک اسکلت باقی می‌ماند، آن‌گاه می‌توان آنرا لمس کرد، دفن نمود یا سوزاند؛ در این حالت، او به یک نیای مقدس مبدل شده است (Stein, 1939: 1-154).

روش دیگری برای نیل به همین مقصود وجود داشته، و آن رها کردن جسد در طبیعت و در دست‌رس حیوانات قراردادن آن است، تا گوشت او خورده شود، اما استخوان سالم بماند؛ امری که در لامائسیم مغول رایج بوده است (Stein, 1939: 140). در متن چینی پای چی در باب قوم «وئوکی» (Wov-ki) آمده است که اگر والدین ایشان در پاییز یا زمستان درگذرند، نعش آن‌ها را در پیش حیوانات می‌اندازند تا گوشت‌شان خورده شود. همین رسم میان «خیتان»‌های مغول و قوم «چه - وی» (Che-wi) دیده شده است. هدف از این عمل آن است که استخوان‌های تمیزی به دست آید (Roux, ibid: 140).

در واقع، این مطلب با اندیشه‌های مزدایی تطابق دارد. زیرا در این دین نیز وقتی جسد بر روی بلندی‌ها در معرض حیوانات (به خصوص پرندگان مثل کرکس و غیره) گذاشته می‌شود، پس از آنکه گوشت و پوست و رگ و پی از میان رفت، می‌توان استخوان‌ها را لمس کرد؛ زیرا استخوان‌ها پاک انگاشته می‌شود. سپس، آن‌ها را گرد می‌آورند و در محفظه‌ای یا چاهی یا طاقچه‌ای در دل کوه و غیر آن، که استودان نامیده می‌شود، قرار می‌دهند. نهادن جسد بر روی داربست چوبی برفراز درختان نیز از این باور کهن ایرانی دور نیست؛ زیرا با گذاشتن آن در بلندی، جسد هر چه بیشتر به آسمان که ملکوت خداوند است نزدیک می‌شود و آسان‌تر می‌تواند به آن فراز رود. چنان‌که در سنت ایرانی نیز، زمانی که کرکس گوشت جسد را می‌خورد و به پرواز در می‌آید، به‌طور نمادین پیکر شخص نیز به آسمان صعود می‌نماید. پس از نابود شدن گوشت و رگ و پی، می‌توان از همین شیوه

استفاده کرد و استخوان‌ها را جمع‌آوری نمود، و آن‌ها را دفن کرد یا سوزاند و یا در محفظه‌ای نگاه داشت.

اما جدای از این سنت ایرانی، رسم دفن کردن اجساد در گور دخمه‌ها (گور تپه‌ها) سنت کهن سکایی است که هم گفته‌های هرودوت و هم کاوش‌های باستان‌شناختی آن‌را تأیید می‌کند و این سنت هم مورد تقلید ترکان و مغولان قرار گرفته است.

سکاهای نسبت به گورهای نیاکان‌شان حساسیت بسیاری داشتند و به مراقبت از آن‌ها سخت‌الهتمام می‌ورزیدند. چنین به نظر می‌رسد که این امر نشان از نوعی پرستش ارواح نیاکان در میان ایشان داشته باشد. آن‌ها برای پادشاهان، امرا و جنگاوران بزرگ خویش گورهای بزرگ و باشکوهی تهیه می‌کردند که نمونه‌های متعددی از آن در جنوب روسیه و نیز پازیریک، و منطقه مغولستان و آلتایی و سیبری، توسط باستان‌شناسان کشف و حفاری شده است. این گورها که آن‌را گور دخمه‌ای و یا گور تپه‌ای می‌نامند، طرح پیچیده‌ای داشته، و شامل یک حجره مرکزی و حجرات متعدد دیگری در کنار آن برای دفن هم‌راهان پادشاه یا سردار متوفی بوده است. یکی از بزرگ‌ترین آن‌ها در کورگان [اوکراین فعلی] واقع است، که ۵ پا ارتفاع و ۸۲۰ پا محیط آن است. در حجره مرکزی جسد پادشاه درون تابوتی منقش قرار داشت. بر سر پادشاه، کلاهی نم‌دین بود که با نوارهای طلایی مزین شده بود، و لوازم بسیاری از جواهرات و غیر آن در گور یافت شد؛ از قبیل دست‌بندها، بازوبندها و گوشواره‌های طلایی، کمر بند زرین، یک شمشیر بزرگ سکایی دارای نیامی زرین و مزین به نقش‌های زیبای حیوانی که به سبک سکایی مشهور است، پیاله‌ها و جام‌های متعدد، دیگی که محتوای آن گوشت بوده، پلاک‌های زرین بی‌شمار، پیکان و تیرهای فلزی، آویزهای دیواری، فرش‌های زیبای سکایی، تازیانه و لوازم بسیار دیگری یافت شده است (رایس، ۱۳۷۰: ۹۷-۹۰).

همین رسوم و آداب، در میان سارمات‌ها، البته به شکل فقیرانه‌تری، مشاهده شده است. گورهای سارماتی نیز شامل ابزارآلات جنگی متعدد و نیز جواهرات فراوان بود. دیوارهای غرفه‌های داخلی گور مزین به نقاشی‌هایی بود که صحنه‌های جنگ و نبرد پهلوانان را نمایان می‌ساخت (سولیمیرسکی، ۱۳۷۴: ۳۰).

این نوع از گورهای دخمه‌ای سکایی، بعدها به طور کامل مورد تقلید مغولان و ترکان باستانی قرار گرفت. ابن فضلان که به نمایندگی از سوی خلیفه در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) به قلمرو ترکان در سرزمین‌های شمالی آسیای مرکزی و اوراسیا اعزام شده بود در سفرنامه خود در باب مقبره و مراسم تدفین ترکان می‌نویسد: «وقتی که [شخص ترک] بمیرد، برایش چاله بزرگی به شکل اتاق حفر می‌کنند و قرطق و قبای او را به تنش کرده، کمر بند و کمانش را بسته، یک قده چوبی پر از شراب در دست او می‌نهند و یک ظرف چوبی از شراب در مقابلش قرار می‌دهند و هرچه دارد در آن اتاق نزد او می‌گذارند. آن‌گاه او را در آن‌جا می‌نشانند و سقف اتاق را به رویش می‌پوشانند و بالای سقف را به شکل گنبد می‌سازند...» (ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۷۴).

نقاشی‌های دیواری، که صحنه‌های جنگ شخص متوفی را به نمایش می‌گذارد، نزد ترک‌ها نیز، به مانند سکاییان و سارمات‌ها، به چشم می‌خورد. برای مثال، کول تگین در سنگ نوشته خود خاطر نشان می‌سازد که او از خاقان چین درخواست کرده است هنرمندان و نقاشانی را برای منقش ساختن داخل قبور نزد او اعزام کند؛ و این هنرمندان چینی اعزامی، صحنه نبرد را در داخل گور او بر دیواره آن ترسیم کرده‌اند (Giraud, 1965: 120-121).

توری [Tori] روایت می‌کند که در منچوری مقبره‌هایی را دیده است که حجره‌های متعددی داشته‌اند و هر یک از این حجره‌ها مختص هم‌راهان فرد متوفی بوده است (Tori, 1914: 64). همین نوع گورهای دخمه‌ای در نزد پادشاهان مغول نیز دیده می‌شود. ابن بطوطه در سفرنامه خود قبر پادشاه را به مانند خانه‌ای زیرزمینی وصف می‌کند که مزین به قالی‌های نفیس بوده است (Défremery, IV. 125).

## ۲. مراسم خاک‌سپاری و عزاداری

### الف. عزیمت روح به جهان دیگر

در روایات ترکی آمده است که «تب تنگری» (Teb Tenggeri) سه روز پس از مرگ از سوراخ سقف چادری که بر روی جنازه او افراشته بودند خارج می‌شود تا به آسمان عروج کند (Roux, 1963: 101). در نزد مردمان آلتایی کنونی نیز همین باور وجود دارد و ایشان معتقدند که [روح] مرده سه روز و سه شب پس از مرگ در خانه می‌ماند. بلتیرها (Beltirs)



یک شب مرده را در میان کلبه نگاه می‌دارند، اما سه شب، شب‌زنده‌داری و از برای مرده دعا می‌کنند. قرقیزها و قزاق‌ها تا سه شب پس از مرگ افراد خانواده، غذا تهیه نمی‌کنند. تالارها نیز، پس از تدفین، سه شب، شب‌زنده‌داری می‌کنند و برای متوفی دعا می‌خوانند (Roux, ibid:101).

همان‌گونه که می‌دانیم، عدد ۳ جایگاه سپندی در نزد ایرانیان داشته است، که ریشه این تقدس به دوره هندواروپایی می‌رسد. بنابر نظر ژرژ دومزیل، ادیان هندواروپایی نمایان‌گر سه دسته خدایان هستند که با طبقات سه‌گانه باستانی مردمان هندواروپایی، یعنی طبقه‌های روحانیان، جنگ‌آوران و کشاورزان و دام‌داران، یا همان عامه مردم، مطابقت دارند. سه آتش‌کده بزرگ دوران ساسانی نیز، که هر یک با طبقه‌ای از مردم در پیوند بوده‌اند، گواه این نظریه است. درباره اهمیت عدد سه در سرنوشت روح پس از مرگ، در متون زرتشتی آمده است که روان فرد در گذشته سه روز و سه شب در سمت سر جنازه می‌ماند و سپس عازم پل چینود می‌شود. برای مثال، در مینوی خرد آمده است: «و تا سه شبانه روز روان به بالین تن نشیند، و روز چهارم بامدادان به همراهی سروش مقدس و وای نیک و بهرام نیرومند... تا به پل چینود بلند سهمگین - که هر مؤمن و کافری بدان می‌آید، و بسیار دشمن در آن‌جا ایستاده‌اند - می‌رود» (تفضلی، ۱۳۶۴: ۱۲) و یا در روایت پهلوی می‌خوانیم:

«۱. زردشت گفت: «ای دادار! از همه آگاه هستی و همه چیز را می‌دانی،» پس زمانی که پرهیزکاران از گیتی درگذرند، روان ایشان به کجا رسد؟» ۲. هر مزد گفت: «سه شب آن‌جا که چون جان رود، سرايستد،» روان پرهیزکار آن‌جا نشیند. جامه سپید دارد... ۳. و شب نخست آن چند نیکی بدو بنماید، چونان مردی که تا زنده بود، او را در جهان نیک‌تری بود. ۴. شب دوم و سوم نیز، پس او را چنین باشد. ۵. پگاه شب سوم چنین به نظر آید که <باد> خوشبوترین همه گیاهان جهان را بدین جا می‌آورد، و در آن بوی خوش گل نشیند، و...» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۳۵).

بدین‌سان، تردیدی نیست که اعتقاد رایج میان ترکان باستان، مبنی بر توقف روح به مدت سه شبانه روز و پس عزیمت وی به جهان دیگر، برگرفته از باورهای ایرانی است. این مطلب چنان روشن است که ژان پل رو نیز، علی‌رغم عدم تمایلش به نشان دادن تأثیرات ایرانی در

مردمان ترک و مغول، به ناچار به آن اعتراف می‌کند و آنرا از منشأ ایرانی می‌داند (Roux, ibid:101).

### ب. زاری کردن سخت بر مرده و زخم زدن بر خود

یکی از آیین‌های رایج در میان ایرانیان باستان به هنگام خاک‌سپاری فرد در گذشته، زاری کردن سخت و نالیدن و نیز زخم زدن بر خود از سردرد و غم از دست دادن عزیزان خود بوده است. هرچند دین زرتشتی این گونه اعمال را سخت تقبیح کرده و آن را گناهی عظیم برشمرده است، اما خود همین تحریم به خوبی نشان می‌دهد که این گونه اعمال میان ایرانیان رایج بوده است. نزد سکاها، پس از آن‌که جسد را بر روی ارابه می‌نهادند، مردان هم طایفه، بخشی از موی خود را می‌بریدند و گریان و شیون کنان به دنبال جنازه راه می‌افتادند و به بازوان‌شان زخم می‌زدند و به دست چپ خود تیر فرو می‌بردند، و از روستایی به روستایی طی طریق می‌کردند، که این سفر چهل روز طول می‌کشید و جنازه هنوز بر روی ارابه قرار داشت (رایس، همان: ۸۳-۸۴).

هرودوت در این باره می‌گوید: «وقتی پادشاه ایشان [سکاها] می‌مرد، مردم او غم و اندوه خود را این چنین نشان می‌دادند: هر فرد سکایی بخش انتهایی گوش و نیز هر دو گیسوی خود را می‌برید» (Dumezil, 1978: 251). در شاهنامه هم اشارات متعددی به زخمی کردن خود در سوگ عزیزان رفته است، از آن جمله در سوگ ایرج، فریدون بی‌تاب می‌شود و گوشت تن خود را می‌کند:

خروشیدن پهلوانان بدرد      کنان گوشت را بران راد مرد

زمانی که خبر کشته شدن نوذر به دست افراسیاب به گسته‌م و توس می‌رسد، ایشان شروع به کندن مو و خراشیدن چهره خود می‌کنند:

به گسته‌م و توس آمد این آگهی      که تیره شد آن فرّ شاهنشهی  
بکنند موی و شخودند روی      از ایران برآمد یکی‌های وهوی

در مرگ سهراب، رودابه،

همی خاک ره به سر بر فکند      به دندان همی گوشت بازو بکند

پیران نیز در سوگ سیاوش،

همه جامه را برپوش کرد چاک

همی کندموی و همی ریخت خاک

و یا فرنگیس و کنیزانش در سوگ سیاوش، گیسوان خود را می برند:

ز سر ماهرویان گسسته کمند

خراشیده روی و بمانده نژند

همه بندگان موی کردند باز

فرنگیس مشگین کمند دراز

برید و میان را به گیسویست

به فندق گل ارغوان را بخست

در میان دیگر قوم ایرانی یعنی هپتالیان، نیز گزارش شده است که «ایشان [در عزا] بخشی از گوش خود را می برند» (Roux, ibid: 165-166).

این رسم ایرانی زاری سخت بر مرده و زخم زدن بر خود به هنگام مرگ عزیزان و به خصوص پادشاهان و شاهزادگان، هم‌راه دیگر مراسم آیین خاک‌سپاری به میان ترکان راه یافته است. بنابر یک گزارش چینی، در سال ۵۲۷ میلادی، زمانی که سفیر چین در میان ترکان به سر می‌برد، و پادشاه ایشان به تازگی در گذشته بود، ترکان به وانگ کینگ (سفیر چین) گفتند که سفیران قبلی که از کشورهای دیگر به سرزمین ایشان وارد شده بودند، زمانی که مشاهده نمودند ایشان در غم از دست دادن پادشاه خود سوگواری، آن‌ها نیز به تبعیت ترکان روی خود را سخت خراش دادند؛ اکنون ترکان متوقع‌اند که سفیر کشور دوست و متحد ایشان، یعنی چین، می‌بایست هم‌چون ایشان در عزای پادشاه روی خود را بخراشد؛ اما سفیر این حکم را نپذیرفت (Chavannes, 1945: 240, Note 6). در یکی از متون ترکی کهن به همین شیوه عزاداری در مرگ بزرگان، اشارت رفته است؛ به خصوص ایشان، همانند سکاها، به بریدن گوش و گیسوان خود اقدام می‌کردند: «bunča bodun Sači qulqaqinbičdi». یعنی «همه این مردم [که در مراسم تدفین حضور داشتند] گوش و گیسوان خود را بریدند» (Roux, ibid: 165-166).

### ج. جای‌گاه اسب و قربانی کردن آن و نیز قربانی‌های انسانی

#### در میان طوایف ایرانی و ترک به هنگام خاک‌سپاری

یکی از آیین‌های مهم در مراسم تدفین در نزد سکاها و تیره‌های دیگری از ایرانیان باستان، نثار قربانی حیوانی و نیز انسانی به شخص متوفی بود. از قربانی‌های انسانی نزد پارسیان [ایرانیان غربی] به هنگام مراسم آیینی تدفین گزارشی در دست نیست؛ اما قربانی‌های

جانوری رایج بوده است. مهم‌ترین حیوان قربانی شونده اسب بوده است. همان‌گونه که در فصول پیشین ملاحظه شد، می‌بایست اسب را با اهمیت‌ترین حیوان اهلی هندواروپاییان به‌شمار آورد. می‌توان به جرئت اظهار داشت که نخستین بار ایشان این حیوان را رام کردند. جای‌گاه رفیع اسب نزد اقوام ایرانی از بسامد بالای نام‌های ترکیبی اشخاص با اسب آشکار است؛ نام‌هایی مانند: لهراسب، ارجاسب، گشتاسب، گرشاسب، سیاوش و غیره. اسب با خورشید و پادشاه و مفهوم سلطنت، پیوند نزدیکی داشت. در متون هندی نیز بارها خورشید در نماد اسب تصویر شده است. برای نمونه، در یکی از متون ودایی آمده است: «آنان که اسب قربانی می‌کنند، نزدیک خورشید خانه خواهند داشت؛ جایی که به سبب نزدیکی به خورشید، همیشه روشن است و [این] بهترین پاداش است» (مری بویس، ۱۳۷۶: ۱۵۸).

در اسطوره سیاوش، اهمیت اسب نمود چشم‌گیری دارد. بنابر آنچه علی‌حضوری در باب اسطوره سیاوش آورده است، این اندازه تأکید بر اسب در مراسم عزاداری و غیر آن در فرهنگ ایرانی، یادمان آیین سیاوش است که در واقع خدای اسب بوده است. به اعتقاد او، سیاوش (اسب نر سیاه) خدایی توتمی است؛ سیاوش در ابتدا اسب و سپس سوار بوده است؛ بعدها از حد شاه هم فراتر رفته و جای یکی از خدایان هندواروپایی را گرفته و بزرگ‌ترین خدای آسیای مرکزی شده است (حضوری، ۱۳۷۸: ۴۴-۴۰). در «آبان یشت»، که عمده مطالب آن در وصف ناهید است، اشاره به قربانی‌های فراوان اسب از سوی پهلوانان و قهرمانان ایرانی در پیش‌گاه آناهیتا برای دستیابی به خواسته‌های (آیفت) ایشان شده است؛ برای نمونه، نیایش زیر در پیش‌گاه آناهیتا را می‌آوریم:

«از برای او [اردوی سور آناهیتا] زیر بر پشت اسب جنگ کنان روبه‌روی آب دائیتی، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او خواست این کام‌یابی را به من ببخش ای نیک، ای توان‌ترین، ای اردوی سور ناهید که من به دیویسنا هوم یک (کسی که) با چنگ گشوده در هشت خانه به‌سر می‌برد، ظفر یابم و به ارجاسب دروغ پرست در (میدان) جنگ گیتی» (پورداد، ۱۳۷۷: ۲۸۹). در همه موارد، پهلوانان و یلان صداسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند نثار ناهید می‌کنند؛ این مطلب اهمیت و ارزش بیش‌تر اسب نسبت به

دیگر قربانی‌ها را آشکار می‌سازد. گزارش‌های مورخان یونانی نیز دال بر این است که هر ماه یک اسب سفید را در پاسارگاد قربانی روان کورش می‌نمودند.

اسب و نیز گردونه و ارابه، وسیله‌ای برای عزیمت به جهان دیگر در نزد هندواروپاییان به شمار می‌رفته است. گردونه جنگی ابداع هندواروپاییان بود؛ و ایرانیان استفاده از اسب و گردونه جنگی را به ترکان و مغولان آموختند. جای‌گاه مهم گردونه را در روایات اساطیری در مورد ایزدان آریایی نیز می‌توان ردیابی کرد؛ آن‌ها بر گردونه‌ای سوار بود که چهار اسب سفید یک‌رنگ و یک‌نژاد آن را می‌کشیدند؛ و ایزدمهر و نیز سروش هم از گردونه‌ای استفاده می‌کردند که چهار اسب سفید درخشان که سایه نداشتند و سُم‌های آن‌ها زرین بود، آن‌ها را می‌کشیدند (همان: ۲۸۹).

سکاها نیز از ارابه استفاده بسیار می‌کردند، نه تنها در کوچ‌های بیلاقی - قشقلاقی خود از آن به منظور جابه‌جایی خانواده و فرزندان و اسباب و وسایل منزل استفاده می‌کردند، بلکه در زمان استقرار در اردوگاه خود در همین ارابه‌ها نیز زندگی می‌کردند، ارابه‌های بزرگی که چادری بر آن کشیده شده بود [«اوی» که آن‌را نزد مغولان بعدها باز می‌یابیم]. اما ارابه در نزد سکاها در مراسم آیینی تدفین نیز جای‌گاه ویژه‌ای داشت؛ تدفین بزرگان باشکوه بود و جسد رئیس را معمولاً با ارابه‌ای به گورستان می‌بردند که دو یا چهار و گاهی شش اسب آن را می‌کشیدند (رایس، ۱۳۷۰: ۹۷). همان‌گونه که در پیش‌آوردیم، جسد متوفی را تا چهل روز بر روی ارابه از روستایی به روستای دیگر حمل می‌کردند. گزارش‌های باستان‌شناختی نیز مؤید این مطلب است، و در گورهای امرا و بزرگان سکایی، بازمانده ارابه‌های دفن شده همراه جسد نیز یافت شده است. این سنت ایرانی مورد پذیرش و تقلید اقوام آلتایی متأخر قرار گرفت؛ بنا بر گزارش کتاب *آلتین توپچی*، جسد چنگیزخان پیش از خاک‌سپاری بر روی ارابه نهاده شده بود (Roux, 1963: 150).

دلیل قربانی کردن اسب نزد سکا - سارمات‌ها واضح است: همان‌گونه که گفته شد، اسب بهترین وسیله برای ره‌سپاری به جهان دیگر تلقی می‌شد؛ از این رو، اسب‌های متعددی به‌همراه مرده توان‌گران دفن می‌شدند، به این انگیزه که او قادر باشد با بهره‌گیری از تک‌تک ایشان به جهان اخروی برسد؛ اما قربانی‌های انسانی به هنگام تدفین نزد سکا - سارمات‌ها نیز

دلایل آشکار خود را دارد و آن اینکه همسران یا غلامان و کنیزان و یا جنگ جویان مورد علاقه پادشاه، در جهان دیگر نیز، هم‌چون این جهان، در خدمت سرور و سالار خود باشند. سکاها در مراسم تدفین تعداد زیادی اسب را قربانی می‌کردند. در کوبان، در مراسم مهم تدفین، میان بیست تا صد رأس اسب کشته می‌شد (رایس، همان: ۸۹).

به همراه اشخاص مهم، از قبیل شاهان و رؤسای بزرگ، ملازمان و مستخدمان ایشان نیز دفن می‌شدند (نحوه کشتن آن‌ها روشن نیست)، در حالی که ایشان نیز همانند مخدومان خود کاملاً آراسته بودند و زیباترین جامه‌های خود را دربرداشتند و از زیور و جواهر نیز بهره‌مند بودند؛ هرچند برخلاف پادشاه، که زینت آلاتش زرین بود، زیورهای ایشان از جنس مفرغ بود. در پیش اربابه حامل جسد شاه یا امیر، کسانی که می‌بایست به همراه او و در گور او دفن شوند، حرکت می‌کردند. تالبوت رایس معتقد است که ایشان زنده به گور می‌شدند. اسب‌ها را با وارد آوردن ضربه‌ای بر سرشان می‌کشتند؛ همگی آن‌ها آراسته با زین و یراق‌های گران‌بها بوده‌اند؛ سپس لاشه‌های آن‌ها را به گونه‌ای منظم، جفت‌جفت یا دایره‌وار، در گور می‌گذاشتند (همان: ۹۸-۹۶).

هرودوت آورده است که در نخستین سال‌گرد فوت شاه یا رهبر در گذشته، پنجاه تن از نگهبانان او، که هم‌چون مستخدمان وی از سکاییان آزاد (در برابر برده) بودند، بر اسبانی باشکوه می‌نشانند؛ سپس آن‌ها را می‌کشتند. پس از آن اسب‌ها را که مجهز به زین و یراق کامل بودند، به میل می‌کشیدند و دایره‌وار در پیرامون گور قرار می‌دادند و بر روی هر اسبی یکی از نگهبانان مقتول را می‌نهادند (همان: ۸۵). یکی از همسران او و خدمت‌کاران عمده او (مانند ساقی، مهتر، آشپز و غیرهم) را به همراه اسب‌های شخصی وی در گور او می‌نهادند (همان: ۸۴). در میان سارمات‌ها نیز رسم بود که زنان نیز به همراه شوهران متوفی‌شان کشته شوند و به گور روند تا او را در جهان دیگر همراهی نمایند. در دوره‌های بعدی، برخی از تیره‌های سارماتی، بردگان را در مراسم تدفین ارباب‌شان بر سرگور او قربانی می‌کردند (سولیمیرسکی، ۱۳۷۴: ۳۸). سارمات‌هایی که در جنوب روسیه می‌زیستند، عموماً هم‌راهان شخص متوفی را که می‌بایست به همراه او مدفون شوند، با زهر می‌کشتند یا خفه می‌کردند (همان: ۹۸). این رسم در نزد دیگر قوم ایرانی نیز گزارش شده است: بنابر گفته پروکوپیوس،

هیاطله نیز زمانی که رئیس‌شان درمی‌گذشت، همهٔ بندگان او را، هرچند زنده بودند، به هم‌راه او زنده به گور می‌کردند (9: VIVIEN DE SAINT-MATIN, 1849).

تا به روزگار ما، هنوز آسی‌ها (مردم ساکن قفقاز که بازماندهٔ طوایف سکایی - سارماتی هستند) در آیین تدفین، رسمی را به جای می‌آورند که به دوران‌های بس کهن باز می‌گردد و یادمانی از قربانی کردن اسب بر سر مزار فرد درگذشته است؛ و آن جای‌گزین کردن مراسم اسب دوانی و نیز حضور اسب بر سر مزار متوفی به جای کشتن اوست. هدف این آیین آن است که متوفی بتواند در سرای پسین با سوار شدن بر اسب به جای‌گاه مقرر خود برسد. زمانی که جنازهٔ او را در گور می‌نهند، اسبش را پیش می‌آورند و یکی از یاران او خطابه‌ای ایراد می‌کند که در آن به سخت و دشوار بودن سفری که در آن جهان دارد، و موانعی که در این راه به آن‌ها بر می‌خورد، اشاره می‌کند؛ سپس اسب را سه بار دور قبر طواف می‌دهند، و برای آنکه مرده بتواند در جهان دیگر اسب خود را بازشناسد، انتهای گوش حیوان را می‌برند [یادآور بریدن گوش اشخاص در دوران گذشته به هنگام خاک‌سپاری پادشاه؛] سپس یکی از حاضران در مراسم، بر اسب زین می‌نهد و سخت می‌تازد تا آن‌جایی که اسب خیس عرق می‌شود. (Dumezil 1978: 250).

در میان برخی از اقوام ایرانی، از آن‌جمله لرها، مراسمی کم و بیش مشابه آیین مذکور وجود دارد که جای‌گاه و نقش مهمّ اسب را در مراسم خاک‌سپاری نشان می‌دهد، و از سوی دیگر مشخص می‌شود که در میان پارسیان نیز مراسم تدفین مشابهی، مانند اقوام ایرانی شرقی و شمالی، وجود داشته است؛ به این آیین‌های سوگواری «چَمَر» (Čamar) گفته می‌شود که در مناطقی از غرب ایران، مانند لرستان، بختیاری و میان قوم لک، هنوز وجود دارد. علی‌حضور که خود در یکی از این مراسم شرکت داشته‌است، گزارشی از مشاهدات خویش ارائه کرده است که به اختصار آنرا در این‌جا ذکر می‌کنیم: این رسم برای شخص جوانی برگزار می‌شد؛ در حالی که زنان زاری و ناله می‌کردند، اسب سیاهی که یالش را به پهلو افشانده و سرش را به زیر نگاه داشته بود، آرام به سوی جسد که در داخل چادری قرار داشت، آوردند؛ از اسب جلد تفنگی (بدون تفنگ) آویخته بود. با نزدیک شدن اسب که جوان غمگینی آنرا هدایت می‌کرد، صدای زاری و شیون زنان اوج گرفت. آنان گیسوان

خود را می‌کنند و موهای خود را پریشان می‌ساختند. در این مراسم آهنگ خاصی نواخته می‌شود که «چمپیونه» (Čamaryōna) نام دارد (حصوری، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۰۹).

در میان بختیاری‌ها مراسم سوگواری بر مردگان، «لک واک» (Lek Vāk) نام دارد؛ در این مراسم زنان سر موی خود را می‌برند؛ هر اندازه شخص مرده نزدیک‌تر به زنان باشد، مقدار بیش‌تری از گیسوان بریده می‌شود، چنان‌که برای فرزند پسر و هم‌سر تقریباً تمام مو بریده می‌شود. موی بریده را یا در گورستان پایمال می‌کنند و یا در لباس یا پارچه‌ای که از آن شخص متوفی است، می‌پیچند. مردان و بیش‌تر زنان در سوگ گریبان چاک می‌زنند و می‌گریند؛ سپس سرود مخصوص عزا می‌خوانند، که در آن با ابیات مستقل به وصف شجاعت و دلیری و قد و قامت و هنر شخص در گذشته در اسب سواری و تیراندازی و غیره می‌پردازند و از او با حسرت یاد می‌کنند.

مردان در عزاهای بزرگ موی سر خود را می‌تراشند، رخت سیاه می‌پوشند و ریش خود را نمی‌تراشند. زنان چادر خود را به دوش می‌اندازند و سر برهنه (تنها با لچک) در مراسم عزاداری شرکت می‌کنند، روی خود را می‌خراشند، خاک، مخصوصاً خاک گور، را بر سر می‌ریزند. مردان گیوه‌های خود را سیاه می‌کنند، پلاس می‌پوشند، گل بر سر می‌مالند و غیره. هم‌چنین بختیاری‌ها رسمی به نام «مافه گه» (māfega) دارند که هم‌راه با اسب‌آرایی است که در مرگ مردان بزرگ و یا شهدا انجام می‌شود؛ اسب شخصی متوفی را می‌آریند و دست‌مال سیاه بزرگی بر گردن اسب می‌بندند، روزینی رنگینی روی اسب می‌اندازند و تفنگ و چکمه متوفی را از اسب می‌آویزند و او را به «مافه گه» می‌برند. «مافه» سکویی است سنگی تقریباً  $1/5 \times 1/5$ ، نزدیک یا دور از گور، که گلیمی روی آن می‌اندازند و جسد متوفی را روی آن می‌خوابانند. دو زن میان‌سال که سرود را می‌دانند روی مافه می‌روند و رو به مردم سرود می‌خوانند ...

در این هنگام، اسب کتل‌دار را به مافه گه می‌آورند و به دور مافه می‌گردانند. موییدن و زاری بالا می‌گیرد، به طوری که اسب هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در همین مافه گه سواران با اسب‌های خود ولی پیاده، لگام به دست و افسرده می‌آیند؛ ایشان در سوگ جوانان یا بزرگان قوم، اسبان خود را کُل می‌کنند، یعنی دم و یال آن‌ها را می‌برند. به نظر علی حصوری



ساختن «مافه گه» بر گور جنگ‌جویان جوان بختیاری، یادآور گور بزرگان سکایی است (همان: ۱۱۴).

اما این گونه آیین‌های ایرانی، چه قربانی نمودن اسب، چه اسب دوانی بر سر گور متوفی، و چه قربانی‌های انسانی در مراسم تدفین، به میان ترکان و مغولان نیز راه پیدا کرده است. آتکینسون (یک جهان‌گرد اروپایی) که در مراسم خاک‌سپاری شاه‌زاده‌ای قرقیز حضور داشته است، نقل می‌کند که صد اسب و هزار گوسفند برای تکریم شاه‌زاده درگذشته به رسم قربانی سر بریده شدند (Roux, ibid: 168). گملن (سیاح اروپایی دیگر) که شاهد تدفین شاه‌زاده‌ای ترک در آسیای مرکزی بوده است، نیز تأکید بر قربانی اسب در این مراسم دارد. وی خاطر نشان می‌سازد که گوشت اسب قربانی، نیمی خورده می‌شود و نیم دیگر در گور برای مرده نهاده می‌شود، که در واقع نشان دهنده یگانگی میان مردگان و زندگان است [رسمی که در میان سارمات‌ها نیز وجود داشته است] (ibid: 165-166). درباره اسب دوانی در مراسم تدفین در میان ژوان ژوان‌ها و ترکان نیز مدارکی در دست است. چینی‌ها گزارش داده‌اند که در روز خاک‌سپاری [در میان ترکان] والدین و خویشاوندان متوفی اسب دوانی می‌کنند...؛ هم‌چنین، منابع چینی درباره ژوان ژوان‌ها نقل کرده‌اند: «قبر هنوز باز است که ایشان شروع به تاختن با اسب می‌کنند» (ibid: 165-166). ابن بطوطه نیز در سفرنامه خود در باب مراسم تدفین ترکان چنین آورده است: «پس از آنکه جنازه را در خاک نهادند، چهار اسب آورده و آن‌ها را در جوار قبر سلطان می‌تازانند، تا حدی که از رمق می‌افتند» (Défermery, Iv: 125).

اما افزون بر قربانی نمودن اسب، قربانی انسانی نیز در میان ترکان و مغولان (با تأثیر از سکا- سارمات‌ها) رایج بوده است. سال‌نامه‌های چینی در این باره گزارش‌های روشنی ارائه کرده‌اند: «در میان هسیونگ - نو [هون‌ها] و نیز توکیوها [ترکان باستان] در مراسم تدفین، خویشاوندان نزدیک و یا دوستان محبوب و خدمت‌کاران، جنازه را تا به گور هم‌راهی می‌کنند و تعداد ایشان ده‌ها و گاهی صدها نفر است». هم‌چنین آمده است: «بر روی گور متوفی صد تا هزار زن و خدمت‌کار را قربانی می‌کنند». «افسران مورد علاقه و زنان محبوب، اشخاص مهم بزرگ را در مرگ هم‌راهی می‌کردند [نزد ترکان]. گاه تعداد ایشان به صدها نفر بالغ می‌شد» (Roux, ibid: 170). در نزد بلغارهای دانوب [که با ترکان در آمیخته بودند]،

تعدادی از افراد به همراه جنازه سوزانده می‌شدند؛ دیگران شامل زنان و خدمت‌کاران به‌همراه متوفی وارد گور می‌شدند؛ آن‌ها در آنجا محبوس می‌شدند تا زمانی که از گرسنگی بمیرند» (idem:171). مقدسی نیز می‌گوید که قرقیزها نیز هم‌راه جنازه، بندگان و خدمت‌کاران را دفن می‌کنند (idem:171).

در دوره مغولان به این رسم اشارات متعددی شده است؛ چنان که گیراگوس ارمنی آورده است که اگر شخص مغول درگذشته از حکام و بزرگان باشد، به همراه او چند تن از خدمت‌کاران زن و مرد را زنده دفن می‌کنند تا در جهان دیگر او را خدمت کنند. ونسان دو بووه (Vincent de Beauvai) نقل می‌کند که گاهی فرد تاتار، پیش از مرگ خود، یکی از غلامان خود را که بیش‌تر مورد علاقه اوست، در نظر می‌گیرد تا پس از درگذشت اربابش این افتخار را داشته باشد که همراه او زنده به گور شود (idem:171). ابن بطوطه آورده است که: «جنازه خان مرده را حمل می‌کنند، و نیز تقریباً صد نفری از پسرعموها، نزدیکان و خویشاوندان محبوب او را که برای همراهی خان در جهان دیگر کشته‌اند؛ پس آن‌ها را در مغاره می‌گذارند و همراه ایشان چهار کنیزک و شش غلام خان را زنده در مغاره می‌نهند و سپس در آنرا دیوار می‌کشند و گل می‌گیرند... (Roux, 1963:171). این رسم تا قرن هفدهم و حتی قرن هجدهم در میان تاتارها وجود داشت؛ به طوری که روس‌ها که نخستین بار در قرن هفدهم به سیبری رسیدند، این مراسم را مشاهده نمودند، و البته اکیداً آنرا ممنوع ساختند؛ هرچند ظاهراً تا مدت‌ها این آیین ادامه پیدا کرد، اما سرانجام فرهنگ مسیحی مانع برگزاری آن شد (Roux, ibid:174). ژان پل رو نیز خود اعتراف دارد که قربانی، اسب در نزد ترکان و مغولان به تاسی از سکاهاست (Roux, ipid : 179-180).

سرانجام اینکه، مطلب مهمی که نشان‌گر قطعیت تأثیرپذیری ترکان از آیین‌های تدفین اقوام ایرانی است، واژه‌ای است که ایشان در مورد قبر به‌کار می‌برند: در زبان مغولی کلاسیک کگور (Kegür) یا کائور (Käür)، در زبان کلموک کور (kür)، که هم به معنای گور و هم جنازه به کار می‌رود، اشکال واژه‌های کور (kür و kör) و گور (gör) دیده می‌شود، که همگی آن‌ها در معنای قبر هستند؛ همه آن‌ها بدون شک وام واژه از «گور» زبان فارسی هستند. در زبان قرقیزی «قبر» در معنای قبر رایج است که مأخوذ از لغت قبر است، اما

برخلاف تصور ژان پل رو که واژه قبر را عربی می‌داند (Roux, idem:180)، واژه قبر عربی دخیل از زبان فارسی است (فارسی میانه = *gabr*: گبر معرب آن قبر) و شکل دیگری از واژه گور است (مکنزی، همان: ۷۵). واژه دیگر ایرانی که در برخی زبان‌های ترکی (از آن جمله زبان قزاقی) در معنای قبر و مقبره به کار می‌رود، کِشِنَا (*Kešenā*) است که ظاهراً از «کاشانه» زبان فارسی است (Roux, ibid :180).

### نتیجه‌گیری

ترکان در ارتباط کهن و بسیار عمیق خود با اقوام ایرانی، شمار کثیری از عناصر دینی و اعتقادی ایشان را پذیرفتند. این امر در اشکال مختلف رفتار ایشان با جنازه درگذشتگان‌شان نمودار می‌شود؛ از آن جمله، رها کردن جسد در طبیعت و قرار دادن آن در بلندی‌ها را می‌توان نام برد که متأثر از باورهای زرتشتی است. قربانی کردن اسب و نیز برخی قربانی‌های انسانی در مراسم تدفین بزرگان و پادشاهان ایشان هم متأثر از آیین‌های اقوام ایرانی سکایی-سارمات است. زخم زدن بر خود به هنگام سوگواری بر عزیزان نیز از همین تأثیرات ایرانی خبر می‌دهد. یکی از مهم‌ترین دلایل مؤید نفوذ آیین‌های ایرانی در امر تدفین ترکان، به‌کارگیری واژه‌های ایرانی و فارسی برای گور نزد ترکان است.

### کتابنامه

#### الف. منابع فارسی

۱. ابن فضلان. ۲۵۳۵، *سفرنامه*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، شرق.
۲. بویس، مری. ۱۳۷۶، *تاریخ دیانت زرتشتی*، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، توس.
۳. پور داود، ابراهیم. ۱۳۷۷، *یشتها*، تهران، اساطیر.
۴. تفضلی، احمد (ترجمه و تحقیق). ۱۳۶۴، *مینوی خرد*، تهران، توس.
۵. حصوری، علی. ۱۳۷۸، *سیاوشان*، تهران، چشمه.
۶. رایس، تامارا تالبوت. ۱۳۷۰، *سکاهها*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، یزدان.
۷. ژینیو، فیلیپ (ترجمه و تحقیق). ۱۳۷۲، *اردویراف نامه*، برگردان ژاله آموزگار، تهران، معین.
۸. سولیمیرسکی. ۱۳۷۴، *سارماتها*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، میترا.
۹. گردیزی. ۱۳۸۴، *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۱۰. مکنزی، د.ن. ۱۳۷۳، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میر فخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۱. هرتسفلد، ارنست. ۱۳۸۱، *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

#### ب. منابع لاتینی

1. Chavanne.1945, *Documen sur les turcs occidententeux*, Paris.
2. Défremery.1890, *Ibn Battuta*, iv, Paris.
3. Dumezil, george.1978, *Romans de Scythie et d'alentour*, Payot.
4. Giraud, R.1965, *l'empire des turcs céleste*, Paris.
5. Mallory, J, P. 1995, *Speculations on the xinjiang mummies*, *Journal of Indo-European Study*.
6. Roux, J.P.1963, "La mort chez les peuples altaïques anciens et médiévaux", *Maisonneuve*, Paris.
7. Stein, Rolf.1939, "Leuo-tche", *traduit et annoté*, Tang Pao.
8. Vivien De Saint-Matin.1849, *les huns Blanc's ou Epthaliter des historian byzantins*, Paris.